



نشریه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی
 بسیج دانشجویی دانشگاه گلستان

سال اول / شماره اول / اسفند ۱۳۹۶ / دانشگاه گلستان



در این شماره می خوانیم:

✓ نوروز شبی است که پایان برسد غم برای من...

✓ اردو به بهانه ی جهاد

✓ راهیان نور

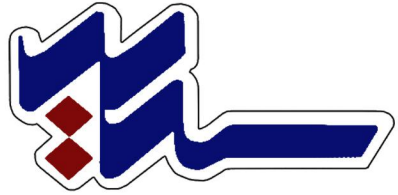
✓ پسران خیابان گرگان جدید

✓ نقدی بر غریبه ای در دیتون

زندگی شاید آن **لبفندریست** که در یغش کردیم

سهراب سپهری





سدید با طعم نارگیل

ما پول خریدن نارگیل نداریم که با خوردنش ایره ی نشریه نشششششششششش به ذهنمون برسه... ما همون کوچه فیاز فورمونو خوردیمو تو فکر نارگیل بودیم.

منم با خوردن انعکاس با طعم پیاز بعد از کلی شنیدن به فکرم رسید سفتی هایی که تو این راه کشیدیم تا به نشریه چاپ کنیم رو بنویسیم اصلا هم اهل اسکی رفتن نیستیم فقط ایره گرفتیم، ممض اطلاع همه!!!

سردیر از نظر من مثل نارگیله اصلا میدونید سردیر یعنی چی؟

سردیر یعنی ملکم و استوار ولی ما اینقدر ملکم و استوار نیستیم، شاید هم فیلی نرم و منعطف باشیم.

از اون اول با چشم بر به ما نگاه نکنین.

ما رو متعصبانه نبینید.

ما درسته که از بیرون فیلی سرسخت و سفت به نظر میایم ولی از درون فیلی خوشمنزه ایم.

ما رو نیک بینین قبلشم پشمارو بشورین.

فهرست

۴ نوروز

۵ اردوی جهادی

۶ راهیان نور

۷ صدای تیشه فرهاد از تلگرام

۷ طرز تهیه مگروش

۸ پسران خیابان گرگان جدید

۹ اپ جو

۹ از جنس زن

۱۰ نقد تئاتر

نشریه دانشجویی سدید

سال اول / شماره اول / اسفند ۹۶

صاحب امتیاز

بسیج دانشجویی دانشگاه گلستان

مدیر مسئول

امیر محمد قاسم نژاد

هیئت سردبیران

محمد جواد موحد - حسین میرزایی

هیئت تحریریه

رضا باقری نژاد - فائزه پایین محلی - محمد علی حیدر زادگان

سعید خسروی - مهدی سیف - مهدی طاهری -

احمد فیروزبخش - محمد جواد موحد - سید علی اکبر میرزاد -

حسین میرزایی

عکاس

فائزه پایین محلی

گلاره عبدالزاده

گرافیک

آرمین محمدی

سیده هلیا کاظم نژاد

صفحه آرائی

محمد جواد موحد

نوروز...

نزدیک عید است و فصل خانه تکانی... یکسال دیگر هم گذشت، ما بزرگتر می شویم، جوان می شویم، به نیمه عمرمان میرسیم، پیر می شویم و در نهایت چشمانمان را برای همیشه می بندیم و پا در دیار باقی می گذاریم.

یکی پس از دیگری پس... پیش... می رویم...

سالی دیگری می آید، عید است و فصل خانه تکانی و زدودن غبار برگرفته روی خانه... عید است و فصل شکوفا شدن، فصل زندگی از نو... طبیعت هم برای خودش گویا خانه تکانی می کند، برگ های غبار گرفته را با پارچه ای می زاید و عطر زندگی را شارش می کند.

درختان به نشانه ی وفاداریشان به این سنت دیرینه قلبشان را نثار طبیعت می کنند و روحشان را از کینه می زدایند. اما ما انسان ها چه می کنیم؟

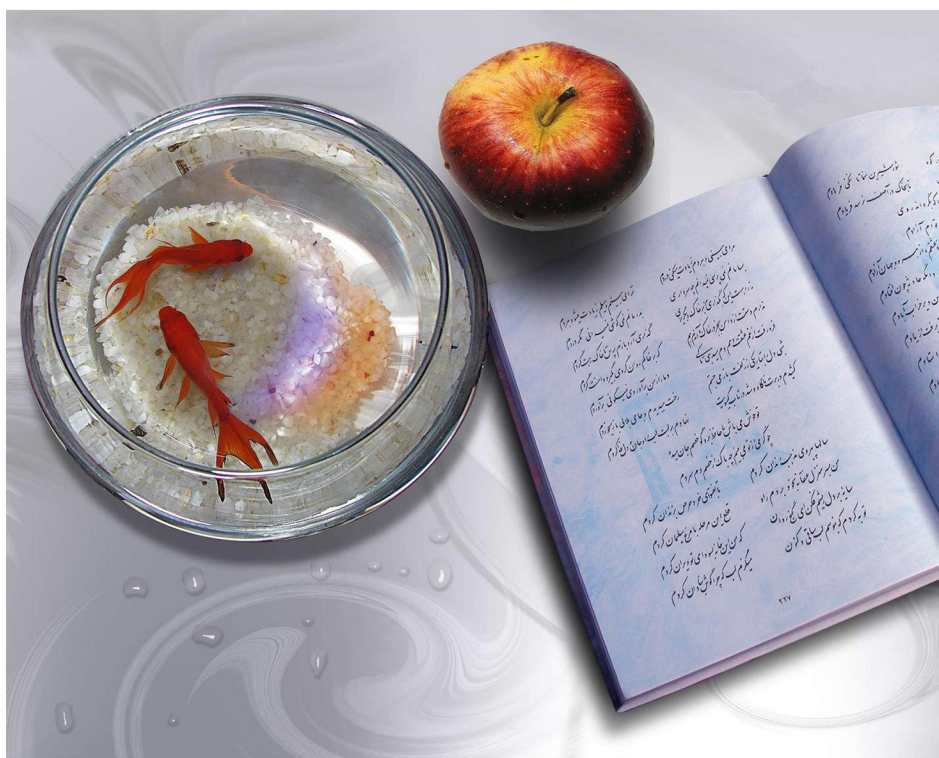
چه خوب میشد موقع پاک کردن غبار از آئینه، قلبمان را نیز شفاف می کردیم. خالی می کردیم از کینه ها... نادیده می گرفتیم بدی ها را... نادیده می گرفتیم کاستی ها را. من فکر می کنم به این دلیل پیر می شویم چون هر ساله قلبمان را خانه تکانی نمی کنیم. هر چه بیشتر می گذرد آئینه قلبمان تیره تر می شود، اگر هر سال زدوده می شد ما هنوز هم همان طراوت و تازگی

جوانی را داشتیم. خدای من مرتبه ام در پیشگاهت را نمی دانم، تو را به بزرگی ات سوگند، آنگونه که شایسته است، زندگی را برایم رقم بزن و قلب و روحم را از هر آنچه غیر توست پاک کن و سراسر، وجود خودت را قرار بده.

خدای من دستانت را بگیر، رهایم مکن، من به بزرگی ات ایمان دارم و ذهنم را به چیزهایی که باید، مشغول کن. خدای من همین که تو را دارم کافی است همین که قلبی در دست دارم و آن قلب واسطه ی حرفهایم به توست برایم به اندازه ی تمام توجهت می ارزد. و اما

خواهشی دارم، نگاهت را از من دریغ مکن...هرگز

فائزه پایین محلی



لحظه ای که معنا شود اسم آدم برای من
نوروز یعنی آبادی هزار بم برای من
نوروز همان که کس نگوید جام سم برای من
گر اینست دریا، به که زیاد شود کم برای من
بیا نوروز تا خشک شود این شبنم برای من
خدایا ریشه ی این آرزو کن محکم برای من

نوروز شبی است که پایان برسد غم برای من
شهر دلم ویران وقتی کودکی میلرزد
نخواهم عسل در ایامی که دوروزی بیش نیست
قطره هایی دریا، با بخشش آتش شدند
نوروز یعنی نبارد به خاک دلت باران چشم
به سان سبزه کاش گره می خورد دلمان در هم

اومدیم که بمونیم...!

همه چی از دو سه ماه پیش شروع شد، همون لحظه که بحثش بین بچه ها پیچید و ما تصمیم گرفتیم مهربونیو یکم بیشتر یاد بگیریم و دیگه ادامه ماجرا...

+ میلاد جان اگه آماده ای فردا ساعت ۹ بریم

_ بله آقا موحد من پایه ام.

فردا رسید و البته ساعت ۹ ... حدودا یه ربع بیست دقیقه از شهر فاصله داشت، قبل از روستای کریم آباد اصلا از خود کریم آباد راه داشت، یه راه نسبتا باریک و خیلی خلوت.

به هر حال رسیدیم... اونروز فقط قرار بود اونجارو ببینیم و دفعه بعد با بقیه بچه ها بیایم.

نسبتا کوچیک بود و کم جمعیت، کمتر رفت و آمدی به چشم می خورد.



یه دور کوچیکی زدیم در مورد کارهایی که می تونیم انجام بدیم صحبت کردیم و داشتیم بر می گشتیم که سردر یه دبستان کوچیک نگاهمونو طرف خودش کشید، همونجایی که شاید اصلا برای اون اومده بودیم.

صدای سی چهل تا بچه آشکار به گوش می رسید و یه توپ پوسته پوسته، آروم آروم از در مدرسه زد بیرون و طبیعتا بچه ای دنبالش...

توپو که برداشت فقط به ما نگاه می کرد و خشک و ایستاده بود...

+ ممد بیاد دیگه

_ آمدم، آمدم

میدونین تو روستا کمتر مثل شهر رفت و آمد هست، اوایل که می رفتیم این تعجبا برای ما عادی بود.

بالاخره تصمیم گرفتیم بریم تو مدرسه و با مدیرش صحبت کنیم. از بین اون وروجکا که گذشتیم وارد ساختمون شدیم، دست راست درب اول...

+ سلام، وقتتون بخیر

_ سلام، خوش آمدین، بفرمایین

+ ما از طرف بسیج دانشجویی مزاحمتون میشیم

_ دانشجویی؟ کدوم دانشگاه؟

+ گلستان

_ گلستان؟

+ همون منابع قدیم، راسیتش ما اومدیم که بمونیم...

بله ما موندگار شدیم، میریم روستا و چند ساعت با بچه ها بازی می کنیم، صبحونه براشون می بریم، براشون جایزه می گیریم، شعر و الفبا یادشون می دیم و چند ساعت از شلوغی شهر به اونجا پناه می بریم.

بله ما کانون جهادی_فرهنگی دانشگاه رو ایجاد کردیم، به روستا و مناطق محروم اطراف گرگان میریم و در حد توان مهربونی یاد میگیریم...

راهیان سرزمین نور

کاروان اردوی راهیان نور دانشجویی امسال هم مانند سالهای پیش با صلابت برگزار شد و شاید هم حتی با شکوه تر. این اردو اصلا جنسش با دیگر اردو های دانشگاهی فرق میکند از بدرقه دانشجویان توسط مسئولین عالی رتبه دانشگاهی و توزیع بسته های فرهنگی متناسب و درخور با حال و هوای راهیان به علاوه استقبال از دانشجویان پس از اتمام سفر. اینها جزء کوچکی از اجزایی است که این اردو را متمایز میکند. اما در اصل این کاروان راهیان گویی تو را مجذوب و مملو در محو وجود خودش میکند شاید فقط حرف در موردش نتواند آنچنان تاثیری در خواننده ایجاد کند و باید بود و دید و شنید روایتهای دوران جنگ هشت ساله را که چطور هم سالان ما در آن زمان دل به دریای بیکرانه عشق الهی زدند و رفتند تا ما امروز زندگیمان را و بودمان را از یمن دلاوریها و رشادتهای آنان داشته باشیم. شاید بسیار کلیشه ای بنظر برسد ولی تا خود به این وادی پا ننهید آنچنان که در حرف است ایمان قلبی پیدا نخواهید کرد گویی راهیان نور یک دانشگاه الهیات است که هر فردی میتواند درسهای آزادگی، جوانمردی، مروت، ایثار و از خودگذشتگی را بیاموزد و برای بهبود کشورش در عمل، اقدام اساسی انجام دهد. نه عجولانه و شتابزده و باری به هر جهت که نشود، آنچه نباید میشد و به قول سهراب چشم ها را باید شست جور دیگر باید دید، جور دیگر باید دید که امروز چطور این جوانان همچون سالهای جنگ هشت ساله با شوق و اشتیاق به یادمانها زیارتگاه ها می آیند و استقبال خوبی دارند. و من اطمینان دارم برای افرادی که بار اول بود که به این سفر روحانی می آمدند خیلی جنسش جور خاصی بود. و در پایان برای شما هم از خدا می خواهم که این سفر پربار و معنوی و روحانی را تجربه کنید و پی به این حرفهای بنده ببرید ان شاء الله حسین میرزایی



شنیدن صدای تیشه ی فرهاد از تلگرام

عشق بازی به سبک کراش!!!! شاید در ابتدای ماجرا خیلی هم پیچیده و عجیب نباشد، چون قصه همان قصه ی عشق و عاشقی در دوران دانشجویی است. کراش؛ اصطلاحی است در مورد کسی که به دیگری علاقمند شده اما طرف مقابلش خبر ندارد، استفاده میشود. حالا کانال هایی با همین نام توسط دانشجویان در دانشگاه راه اندازی شده که حتی با استقبال دختران و پسران دانشگاه روبرو بوده است. داستان به این شکل است که بعد از فرستادن مشخصات، فرد تشخیص میدهد که این مشخصات مربوط به اوست و از طریق ادمین شماره یا آیدی تلگرامی فرد مورد نظر را پیدا می کند. محتویات کانال فهرست بلندبالایی از مشخصات ظاهری افراد در سطح دانشگاه (اعم از رشته تحصیلی، ورودی و یا اینکه فرد مورد نظر را کجا دیده) شامل می شود. رفتاری که در محیط آموزشی و خارج از فضای مجازی باعث رنجش دختران می شود و بدون اینکه کمترین اعتنایی به حریم خصوصی افراد قائل باشند صرفاً به فکر بیان احساسات خود هستند. بدون لحظه ای دور اندیشی! سرانجام این نوع رفتار چیست؟! انباشت تخیلات و احساسات بدون هیچ منطقی آرامش روانی فرد را از او میگیرد. (در کلاس درس یا حضور در دانشگاه) این افکار مرموز در ذهن فرد مرور می شود. متأسفانه عده ی زیادی از دانشجویان بدلیل چهره ی خوش آرایش این کانال و پیام های درج شده در آن خود را باخته و در مسیر بی حیایی قدم بر میدارند. سوالی که در ذهن ایجاد میشود این است که آیا ادمین این کانال واقعا فرد یا افراد دانشجو هستند؟ و داخل ایران زندگی میکنند؟ دانشجویان چطور به این فرد اعتماد میکنند و درد و دل های خود را میفرستند؟! اگر به مطالب کانال توجه کرده باشید بیشتر نقل قول ها توسط ورودی های جدید دانشگاه بیان می شود زیرا از این طریق می خواهند ذهن های دانشجویان جدید را درگیر حواشی کنند تا از دانشگاه و درس دور بمانند. شاید اینجا بتوان عواملی را نام برد که باعث علاقه دانشجویان به این کانال ها می شود. اولین دلیل براساس تربیت خانوادگی، یعنی محدودیت هایی که در زمینه برقراری ارتباط با جنس مخالف وجود دارد باعث ایجاد این اتفاق میشود دلیل دیگر ضعف مهارت برقراری ارتباط در فضای واقعی یعنی عدم جرات و شجاعت بیان در خود فرد و عدم آموزش دوستیابی در آموزش و پرورش است. که مجموعه اینها باعث میشود جوانان مخاطبان پروپا قرص این کانال ها شوند. اما چیزی که در این بین جالب تر بنظر میرسد سکوت مسئولان دانشگاهی و وزارت علوم در این خصوص و عدم حتی یک اظهار نظر برای کنترل چنین آفتی در بین دانشجویان است.

سعید خسروی

طرز تهیه خورشت مکروش

مواد لازم:

۱- کاپشن چرم ۱ عدد ۲- راکت پینگ پونگ همراه با گارد نونشاد جان به مقدار لازم

۳- ته ریش و سیبیل به مقدار زیاد ۴- بازوان قوی دو عدد

روش تهیه:

در ابتدا وارد دانشگاه شده. کاپشن ها را میریزین تو پینگ پونگا و در مرحله بعد همه ی مواد را جلوی سلف خواهان بهم زده و با چاشنی این جمله که: کراش خودمی خوشگلم، مایع آماده شده را در فر کانال کراش قرار میدهیم و با درجه حرارت بسیار بالا تا موقعی صبر میکنیم که بوی سوختگی غذا کل دانشگاه را فرا بگیرد.



پسران خیابان گرگان جدید

امروز از خونه زدم بیرون، روزی بدون هر گونه بحران بود. نه آلودگی هوا، نه زلزله، نه آتش سوزی، نه برف، نه ترافیک و نه هر چیزی که فکرش رو بکنید. اما چشمتون نبینه از این صحنه ها رو هیچ وقت، یهو دیدم یه دختر رو ترانس (منظورم پست توزیع برقه...!) روبرویی به شال رو داره هی می تکونه...حالا که دارم دقیق تر فک می کنم، می بینم منم با این کار موافقم. اصن این کار جنبه ی تاریخی هم داره، ریزعلی خواجوی نبود مگه...حالا اونموقع ایشون یه چیز دیگرو گذاشتن رو چوب، شاید دخترای ما هم دو سه ماه دیگه دیکتشن عوض شه و چیزای دیگرو گذاشتن رو نیزه. اصلا ما می تونیم همه ی تقصیر ها رو بندازیم گردن همین دهقان فداکار مثل آلودگی که می داریم گردن بلندی ساختمونا و کوه ها...یا ترافیک که میذاریم گردن برف... و یا زلزله که همش تقصیر خداست انگار.

همین متهم ردیف اول همون رخ بوده که اوین بار لباسشو گذاشت رو چوب، تا موقعیم که زنده بود هیشکی تحویلش نگرفت، حالا روح سرگردانش داره انتقام می گیره...

شده ریز علی آنابل...

به نظر من حجاب اجباری اصن خوب نیست. چه وضعشه که به همه یه دست لباس میدن میگن شما اینارو بپوشین. ما باید آزاد باشیم تو پوشیدن. یا اصلا نپوشیدن؟؟ راستی درستش کدومه؟ من یه روز با یکی از این ترانس هایی که از دست این خانمها شاکی شده بود(از بس که روش رفته بودن) صحبت کردم فهمیدم برداشتن این قانون به درد مملکت ما نمیخوره. خود ترانس بود که می گفت وقتی یه خانوم میاد بالا تا بتکونه قلب منم تکونده میشه. آخه تا قبلش حداقل تا یه جایی از زشتی ها و کاستی ها پوشانده می شد. وقتی که شال کنار میره دوست دارم از ترس به جای برق، آب تولید کنم.

راست هم می گفت ما مثل خارچکیا نیستیم که موهامون افشون بشه دلا پریشون بشه، موهای ما نهایتش مثل همون خواهر مسیح علی نژادشون شبیه سیم ظرفشویی بشه...

بعضیا هم که تو این آب گل آلود فقط دنبال بهونه بودن، یه سری که فقط لاپوشونی کردن همه ی اتفاقای اخیرو (اینا داخلی بودن)

یه سریم که رو پرده بودن اتفاقات اخیرو (اینا خارجی بودن)، فقط من موندم با اون گوسفندهایی که تو چراگاه ها پشماشون رو روی چوب کردن چیکار کنیم؟ امیدوارم به روزی نرسیم که مروارید ها صدف هاشونو روی چوب بذارن...

بنده چون مبینم به ما دانشجوهای پسر دانشگاه گلستان داره ظلم میشه، جنبش پسران خیابان گرگان جدید رو کلید میزنم. با همون کلید معروفه.

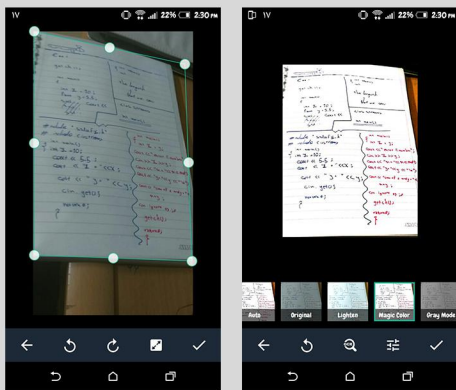


اپجو به معرفی اپلیکیشن های کاربردی می پردازد که متناسب با کار دانشجویان بوده که می تواند بسیار مفید و سودمند باشد.

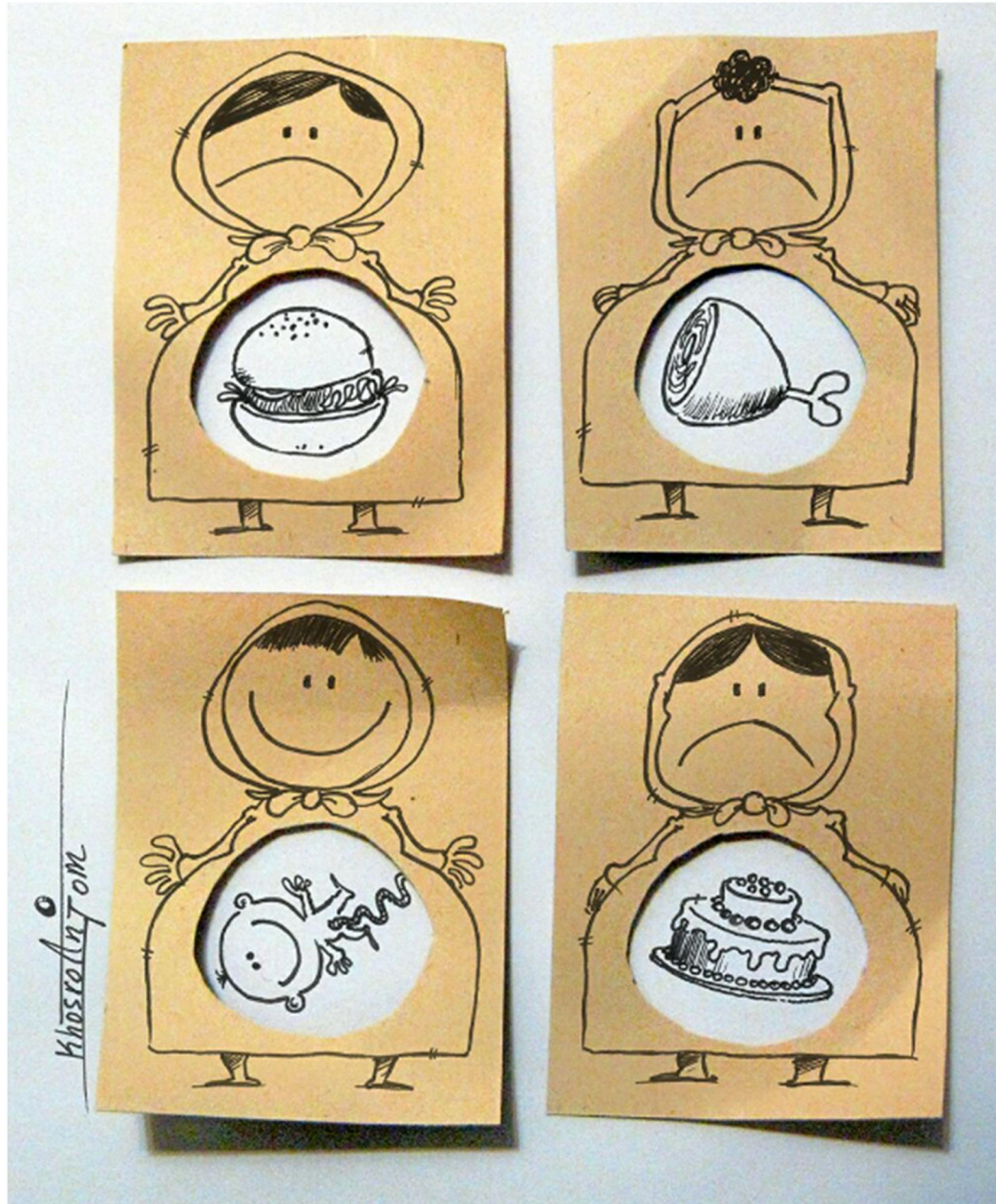


معرفی اپلیکیشن camscanner:

برنامه ایست که گوشی شما را به یک اسکنر حرفه ای تبدیل کرده، می تواند به سرعت و راحتی جزوه هایی که در هر حالتی عکس گرفته شده را تبدیل به پسوند های مختلفی مثل pdf کنید. این اپ به راحتی نوشته را تشخیص داده و آن را شفاف تر و خوانا تر میکند. برای دانلود QR کد زیر را در گوشی خود اسکن کنید.



برای دانلود QR کد زیر را اسکن نمایید



برای خود رویایی می سازد و تا مدت ها با آن زندگی می کند، رویایش را پر و بال میدهد و در نهایت واقعیت را آنطوری که هست می یابد، اندوهی وجودش را فرا می گیرد، اندوهی که مدارایی ندارد، جز آن که رویای پر و بال داده را به سختی فراموش کند. زن عاشق است، عاشق هر محبت و توجهی که دریافت می کند، محبت را مانند مروارید می داند که در دلش جای میدهد. او می تواند تا سال ها رازی را در وجودش محفوظ بداند، بدون آن که کسی را متوجه سازد.

زن گوهر گرانبهایست که با تولد فرزندش خود را فراموش میکند، رویایش را فراموش می کند و همه اش را نثار فرزندش می کند. زن، عاشق است. عاشق آرامشی مطلق است که تماما وجودش را در برگیرد.

نقدی بر غریبه ای در دیتون

در ابتدا هر کسی که کلمه نقد را می‌شنود ناخودآگاه به دنبال نکات منفی، بزرگنمایی کم و کاستی‌ها و یا به قول معروف کشیدن مو از ماست می‌گردد.

اما بگذارید نام دیگری برای این مطلب انتخاب کنیم، به عنوان مثال بررسی و حمایت...

در این باره فیلم (Bird Man) دیالوگ زیبایی دارد که می‌گوید: کسی که نمی‌تواند فیلم بسازد، آن را نقد میکند. که شاید این جمله راجع ما نیر صدق کند و دید شما را از کلمه نقد ویا نقد و بررسی‌هایی که تا کنون شنیده و خوانده‌اید نسبت به این مطلب تغییر دهد.

هدف کلی از نقد یک اثر تشخیص خلاقیت از جعل و حقیقت از دروغ است.

شروع میکنیم به بررسی تئاتری که در سطح دانشگاه بود اما شاید بازدیدکننده‌های بسیار آن قابل قیاس با تئاترهای عمومی در این دوره بود.

از صحنه و طراحی آن شروع میکنیم:

سهم نور، طراحی دکور و لباس‌ها در تأثیر گذاشتن نمایش بر مخاطب بسیار است زیرا فضا سازی به گونه‌ای در ذهن مخاطب ایجاد میشود که بیننده کاملاً نقش‌ها را می‌پذیرد و با طراحی دکور غرق در دنیای آن میشود. بطور خلاصه شاهد این بودیم که فضا و دکور در خدمت نقش‌ها بودند.

گریم و لباس در نمایش کاملاً متناسب و بجا بود و حتی میتواند از نقطه‌های قوت نمایش به حساب آورده شود. به عنوان مثال طراحی لباس و گریم خانم شهردار به گونه‌ای بود که کاملاً بر روی نقش و بازی ایشان نشسته بود. لهجه و نوع گویش این نقش کاملاً شخصی فرصت طلب و پول دوست را به ما نشان میداد که تنها به دنبال منافع خود بود.

و یا نقش قاضی که گویش و بازی آن به گونه‌ای بود که بیننده کاملاً این نقش را گرچه بازیگر آن خانم بود، به عنوان یک قاضی مرد پذیرفته بود. همچنین از لحجه و نوع گویش نقش کشیش هم غافل نمیشویم که با مدیریت بازی خود مخاطب را تشنه این میساخت که هر لحظه منتظر دیالوگی جالب از سوی این نقش باشد.

هنرمندان تئاتر به انواع مختلفی از نظر داشتن گونه‌های خلاقیت تقسیم میشوند و به عنوان مثال بعضی اساساً داستان پرداز هستند و بعضی حرکت پرداز یا تصویر سازند؛ در نمایش غریبه ای در دیتون شاهد بسیاری از این نوع خلاقیت‌ها در بازیگران بودیم.

قسمت‌های طنز نمایش مخاطب را خسته نمیکرد به طوری که نه آنقدر زیاد بود که از محور اصلی داستان خارج شود و نه آنقدر کم که داستان نمایش مخاطب را خسته کند.

موسیقی که در زیر قالب نمایش اجرا و پخش میشد کاملاً متناسب با فضا بود و دقیقاً به موقع و بدون تأخیر نواخته میشد.

داستان فیلم روند خوبی را پیش میگرفت اما در آخر شاهد این بودیم که نقش مونگل فیه به دست برادران رایت به هوابیمایی که توسط آنان ساخته شده تبدیل میگردد. جنبه‌ی طنز نمایش از تعجب حضار از این عمل کاسته بود اما همچنان مخاطب حیرت زده بود که داستان از چه قرار است...

در کل این تئاتر از سطح انتظار یک تئاتر دانشجویی فرا تر بود و با حمایت دانشجویان عوامل تئاتر مزد تلاششان را دریافت کردند.





پہار شنبتون آروم...



شرح عکس: اجرای غریبه ای در دیتون کانون تئاتر دانشگاه گلستان